

واکاوی ارتباط حکمت و طبابت

غلامرضا نورمحمدی^{۱*}

(۱) دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران

چکیده:

«حکمت» به معنای اتقان و استواری در عمل و بازداشتن از کجروی است و نوعی حالت و ویژگی درک و تشخیص است که فرد به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را محکم و استوار انجام دهد. در واقع، «حکمت» یک حالت نفسانی و صفت روحی است نه رفتار خارجی و بیرونی. در «حکمت» دو عنصر علم و عمل نهفته است که هر دو از بالاترین درجه صحت و سلامت برخوردار هستند. پس اگر انسان عالم باشد اما آنجا که باید عمل کند عمل نکند یا اهل عمل باشد اما اصول علم خود را نداند «حکیم» نیست.

«حکمت» می‌تواند از سه طریق به یاری «طب» آید: (۱) تعریف مبانی طب و سازماندهی طب (۲) اندیشه‌ورزی عمیق پیرامون مسایل مهم و اساسی علوم سلامت و طب (۳) کسب مهارت شناختی. از این رو، در قدیم به «طیب» از آن جهت «حکیم» می‌گفتند که «طیب» علاوه بر آگاهی از دانش طبی دارای معرفت عمیق بوده و در رفتار خویش با بیماران نیز نهایت مدارا و خوش رفتاری را از خود نشان می‌داده است به همین جهت از جایگاه و احترام خاصی در جامعه برخوردار بوده است. گرچه در قرن اخیر شاهد جدایی کامل «پزشکی» از «حکمت» بوده‌ایم و از رواج استعمال این کلمه و اطلاق «حکیم» در پزشکی کاسته شده ولی ضروری به نظر می‌رسد که دگرباره واژه‌ی «حکمت» در پزشکی احیا گردد.

واژگان کلیدی: حکمت، طبابت، دیانت، حکیم

* نویسنده مسئول:

دکتر غلامرضا نورمحمدی، دانشیار دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران، پست الکترونیک: g_noormohammai@sina.tums.ac.ir

مقدمه:

«حکمت» و «طب»، به عنوان دو حوزه بینشی و دانشی در فرهنگ بشری، ارتباطی دیرین داشته‌اند و تعاملی پویا، مستمر و راهگشا را رقم زده‌اند. این رابطه، در گذر زمان، فراز و فرودهایی بسیار داشته است. «حکمت» در دوران گذشته از قداست و شرافت خاصی برخوردار بود و با «طب» همگام پیش می‌رفت. «حکمت» دو زیرمجموعه عمده را در بر می‌گرفت: «فلسفه» و «طب»، از این رو فلاسفه خود اطبا بودند و طبیبان هم فیلسوف تا جایی که فلسفه را طبّ روح و طبّ را فلسفه بدن به شمار آوردند. فلسفه و طب از مفاهیم، روش‌ها و شیوه‌های تفکر یکدیگر وام گرفته‌اند. این آمیختگی به گونه‌ای بود که بر طبیب و فیلسوف هر دو لفظ «حکیم» را اطلاق می‌کرده‌اند. این مسأله نه تنها حاکی از بلند دانستن شأن طبیبان، بلکه نشانگر این نکته است که احاطه بر طب از وظایف یک فیلسوف تمام عیار بوده است.

این روش آمیختگی طب و فلسفه تا دوره‌های بعد ادامه داشت چنان که ابوالفرج علی بن الحسین بن هندو به نقل از صاحب تاریخ طبرستان در مجلس درس خود در طبرستان از سویی فلسفه سقراط و ارسطو و از سویی دیگر پزشکی بقراط و جالینوس را درس می‌داد از این روی او در قصیده‌ای که مجلس درس خود را صیقل الالباب می‌خواند که در آن عروس‌های ادب به جلوه‌گری می‌پردازند گوید:

و دارس فلسفه دقیقه

و دارس طبّنا تحقیقه

من علم سقراط و رسطاليس

و علم بقراط و جالینوس

دو پزشک بزرگ طبرستانی یعنی علی بن ربن طبری و ابوالحسن طبری کتاب‌های خود «فردوس الحکمه» و «المعالجات البقراطیه» را که هر دو در علم پزشکی است با فصلی در فلسفه آغاز می‌کنند.

این سنت علمی که طبیب فاضل باید فیلسوف هم باشد تا بتواند به اصلاح نفس و بدن هر دو بپردازد کاملاً شایع و رایج بود و کتاب‌های فراوانی تألیف شد که با عنوان مصالح الأنفس و الأجساد بود. در غرب عالم اسلام یعنی اندلس نیز امر به همین روش بود چنان که شاعری در مدح ابن میمون چنین گفته است:

اری طبّ جالینوس للجسم وحده

و طبّ ابي عمران للعقل و الجسم [۱]

مفهوم‌شناسی «حکمت»:

«حکمت» در لغت به معنای شناخت بهترین چیز توسط بهترین علم است. راغب در کتاب «مفردات» می‌گوید: «حکمت» رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است. به این معنا در آموزه‌های دینی نیز اشاره گردیده است: امیرمومنان (ع) می‌فرمایند:

بِالْحِكْمَةِ يُكْشَفُ غِطَاءُ الْعِلْمِ. [۲]

«با حکمت، پوشیدگی (و امور نهان) دانش کشف می‌گردد».

و باز حضرت می‌فرمایند: الْعِلْمُ ثَمَرَةُ الْحِكْمَةِ وَالصَّوَابُ مِنْ فُرُوعِهَا. [۲]

«دانش نتیجه حکمت است و درستی (در تشخیص) از فروع حکمت می‌باشد».

قرآن نیز داشتن حکمت را برای فرد، سرچشمه نیکی‌های فراوان می‌داند:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (بقره: ۲۶۹)

«هر کس را که بخواهد حکمت می‌دهد، و آن کس که به او حکمت داده شود، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند و جز خردمندان پند نگیرند».

شهید مطهری با ظرافت تمام و به خوبی، تفاوت میان «حکمت» در گذشته و «علم» در حال حاضر را بیان می‌نماید:

«حکمت بدون شک یعنی علمی که محتوی حقیقت باشد، علمی که استحکام و پایه داشته باشد و خیال نباشد». [۳]

«حکمت برای فعل دیگران از آنجا انتزاع می‌شود که منطبق با نظام عالم باشد. آن وقت می‌توانیم یک طبیب را حاذق و حکیم بدانیم که معالجاتش منطبق بر نظام عینی و واقعی باشد، بدن را آن چنان که هست بشناسد، بیماری‌ها را آن چنان که هست بشناسد، داروها و خصلت داروها را آن چنان که هست بشناسد. بعد از این که همه این دریافت‌ها صحیح بود و عملش منطبق بر همین دریافت‌ها شد، فعل او حکیمانه می‌شود». [۳]

فیلسوفان اصطلاح «حکمت» را در چند معنا به کار برده‌اند:

۱) یونانیان «حکمت» را معادل «علم» به کار می‌بردند. سپس آن را به معنای علم همراه با عمل به کار بردند.

۲) «حکمت»، شناخت حقایق به قدر توانایی است. یعنی دانش مفیدی که از آن به عنوان شناخت آن چه برای انسان مفید یا مضر است تعبیر می‌شود.

۳) «حکمت» عبارت است از شناخت حق برای حق و شناخت خیر برای عمل کردن به آن.

ابن سینا گوید: «حکمت صنعتی نظری است که انسان توسط آن از تحصیل آن چه بر او لازم است که به دست آورد و آن چه بر او لازم است که انجام دهد تا نفس خود را به آن مرحله کمال برساند بهره‌مند می‌شود». [۴]

به این جهت «حکمت» در نظر وی به دو قسمت عملی و نظری تقسیم شده است. غایت «حکمت نظری» دستیابی به علم یقینی به حال موجوداتی است که وجود آن‌ها به صورت مستقیم با فعل انسان ارتباط ندارد و مقصود از آن فقط شناخت و کسب آگاهی است مثل علم نجوم. اما مقصود از «حکمت عملی» دستیابی به ایده‌ای است برای عمل کردن مثل علم اخلاق.

پس «حکمت» هم علم و هم عمل است. پس اگر انسان عالم باشد اما آن‌جا که باید عمل کند عمل نکند یا اهل عمل باشد اما اصول علم خود را نداند حکیم نیست.

بنابراین، «حکمت» یک حالت نفسانی و صفت روحی است نه رفتار خارجی و بیرونی. به عبارتی، در «حکمت» دو عنصر علم و عمل نهفته است که هر دو از بالاترین درجه صحت و سلامت برخوردار هستند و نمی‌توان هر موضوع و برداشت بی‌پایه و سست‌بنیاد را «حکمت» نامید یا هر رفتار پرخطا و خطر را حکیمانه پنداشت. در حالی که امروزه در پزشکی شاهد بسیاری از گزاره‌های به ظاهر علمی و رفتارهای نادرست مبتنی بر آن‌ها هستیم. به همین جهت تفاوت ماهوی است که ما واژه «حکمت» را بر سایر واژگان برمی‌گزینیم و بر این باوریم که این دانش نامی هم‌ارز «حکمت» و «طبابت» را می‌طلبد.

تفکیک علوم از حکمت:

در گذشته تمامی دانش‌های بشری تحت عنوان «حکمت» گنجانده شده بود و «حکمت» نیز به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌گشت. حکمت نظری به سه قسم تقسیم شده است:

- ۱) علم اسفل یا علم طبیعی
 - ۲) علم اوسط یا علم ریاضی
 - ۳) علم اعلی یا علم الهی.
- تقسیم حکمت عملی نیز به سه قسم تقسیم شده است:
- ۱) تدبیر نفس یا علم اخلاق
 - ۲) تدبیر منزل
 - ۳) تدبیر مدن.
- از سوی دیگر، حکمت طبیعی به دو قسم اصلی و فرعی تقسیم گردیده است:

• حکمت طبیعی اصلی شامل این موارد است:

- ۱) شناخت امور عامه.
- ۲) امور عالم و آسمان‌ها.
- ۳) بحث از حال کون و فساد و تولید و نشو.
- ۴) بیان احوال عناصر اربعه.
- ۵) شناخت حال کائنات.
- ۶) معرفت حال کائنات نباتی.
- ۷) معرفت حال کائنات حیوانی.
- ۸) معرفت نفس.

• حکمت طبیعی فرعی هم شامل این موارد است:

- ۱) طب
- ۲) نجوم
- ۳) علم الفراسه
- ۴) علم التعبير
- ۵) علم الطلسمات
- ۶) علم حیل (معادل علم مکانیک در دوره جدید)
- ۷) علم کیمیا. [۴]

جدا شدن رشته‌های مختلف دانش از اصل «حکمت» امری ناگهانی یا مربوط به یک دوران و عصر نبوده است بلکه این روند به صورت تدریجی تحقق یافته است که به برخی از این موارد جدایی اشاره می‌گردد:

- ۱) جدایی فیزیک با تجربیات گالیله (۱۶۴۲-۱۵۶۴ میلادی)
- ۲) جدایی شیمی با تجربیات لاوزیه (۱۷۹۴-۱۷۴۳ میلادی)
- ۳) جدایی زیست‌شناسی با تجربیات لامارک (۱۸۱۹-۱۷۴۴ میلادی)

تفکیک یا ارتباط «طب» و «حکمت»:

پیشینه ارتباط «حکمت» و «طب» به دوران یونان باستان بازمی‌گردد. به تدریج در قرون وسطی و سپس در قرن نوزدهم راه «طب» از «حکمت» جدا شد. امروزه این تفکیک میان «طب» و «حکمت» آشکار گردیده و به واسطه توجه جامعه و نیز توجه علوم پزشکی به بیماری‌ها و درمان آن، بدون در نظر گرفتن مبانی طب و هویت انسانی تنش شدت گرفته است. بنابراین، از زمان بقراط تا قرن نوزدهم، طب رایج و غالب، آمیزه‌ای از تلاش‌های نظری و تجربی برای کشف ماهیت واقعی بیماری و درمان مناسب بود. چنین ارتباط عمیقی را می‌توان در آثار جالینوس یافت که در آن‌ها بر اهمیت مشاهده و تجربه تأکید ورزیده است. این آمیختگی‌ها را می‌توان در تلاش‌های رنه دکارت برای تعیین قوانین بنیادی متافیزیک، فیزیک و پزشکی به‌ویژه در کتاب رساله‌ای در باب انسان نیز مشاهده کرد. [۵]

اگرچه در حوزه درمان، الگوی زیست‌پزشکی حکمفرماست و معرفت‌شناسی آن بر تجربه‌گرایی استوار است، با این حال نباید نقش «حکمت» را در مبانی حل نشده طب مانند معرفت‌شناسی نادیده گرفت. «حکمت» نگاهی «کل‌انگاره» و «واقع‌گرایانه» نسبت به علم طب دارد و حتی از این فراتر می‌رود، بدین‌گونه که باید مسائل غیرتجربی را نیز در این حوزه طب دخالت داد و تأثیرات را نیز در آن در نظر گرفت. [۶] بنابراین «حکمت» می‌تواند نقش و تأثیرگذاری بینشی بر «طب» داشته باشد.

«حکمت» علاوه بر نقش بینشی می‌تواند نقش کسب مهارت شناختی نیز داشته باشد. از این رو، سقراط و افلاطون اغلب «طب» را به مثابه یک مهارت با ملاحظات اخلاقی می‌دانستند و افلاطون در جایی تا آن‌جا پیش رفت که طبیعی را که فیلسوف نیز بود، به خداوند تشبیه کرد. جالینوس که در هر دو مقوله طب و فلسفه متبحر بود، این ارتباط را در فعالیت شخصی خود به کار می‌برد. افلاطون نیز گسترش طب را به حل مسائل فلسفی مربوط می‌دانست. [۷]

اما در قرون وسطا نظریه «حیات‌گرایی» استال به فلسفه لایپ نیتز نزدیک بود و نظریات مکانیکی پزشکی به فلسفه «دکارت» و «لاماتریه» پیوند خورده بود.

لسترکینگ شرح مفصلی از چگونگی ارتباط نظام‌های فلسفی قرن ۱۷ و ۱۸ با نظریات پزشکی، به‌ویژه محتوای منطقی و متافیزیکی آن‌ها، فراهم کرده که در نوع خود بی‌نظیر است. [۵]

مناقشه نظری قرون هفدهم و هجدهم بین افرادی که از شیمی به صورت اساس نظریه و عمل استفاده می‌کردند و کسانی که مکانیک را پایه نظریه و عمل می‌دانستند به لحاظ نظری و تجربی یکسان بود؛ چنان که جدل‌ها و مناقشه‌ها بر سر ماهیت و کیفیت نظام‌های پزشکی این‌گونه بود. اغلب پزشکانی که بر تأملات نظری و به‌طور عمده غیرتجربی در پزشکی پرداخته‌اند، تأثیر عمده‌ای بر عمل پزشکی داشته‌اند. یکی از کسانی که کوشیده بود نظام‌های پزشکی را بازسازی کند، جان براون بود که توجه فیلسوفان معاصر مانند کانت و هگل را نیز به خود جلب کرده بود. (۶) دکتر توماس سیدنهام، دوست جان لاک در پاسخ به تملیق غیرانتقادی تأملات نظری و نظریه‌پردازی در عمل پزشکی بسیار کوشیده و شناخت بهتری از مشاهده تجربی در پزشکی فراهم آورد و شاید بتوان گفت نخستین گرایش‌های تجربه‌گرایانه را او وارد حرفه پزشکی کرد. سیدنهام که افکارش برگرفته از دیدگاه فرانسیس بیکن بود، به مجموعه‌ای از کاوش‌های عمده درباره روش‌های تجربی در پزشکی اقدام کرد. [۶]

حکیم یا دکتر؛ طبیب یا پزشک:

در گذشته به جای کلمه «دکتر» یا «پزشک» از واژه‌های مناسب‌تر مانند «حکیم» یا «طیب» استفاده می‌گردید که از عنوان‌های فعلی برتر و جامع‌تر به نظر می‌رسیدند. در قدیم به پزشک از آن جهت «حکیم» یا «طیب» می‌گفتند که پزشک علاوه بر آگاهی از دانش پزشکی دارای حکمت و معرفت بوده و در رفتار خویش با بیماران نیز نهایت مدارا و خوش‌رفتاری را از خود نشان می‌داده است به همین جهت از جایگاه و احترام خاصی در جامعه برخوردار بوده است.

از سوی دیگر، «حکیم» از اوصاف حق تعالی است. کلمه «حکیم» از اسمای حسناى الهی است که ۹۱ بار در قرآن به عنوان صفت خداوند به کار برده شده است و ۵ بار نیز صفت قرآن قرار گرفته است و تنها یک بار صفت «امر» در سوره دخان، آیه ۴ واقع شده است.

به جز خداوند، این اصطلاح را معمولاً برای دانایانی به ویژه فیلسوف و پزشکی به کار می‌برند که:

- ۱) به نظام احسن هستی آشنا باشد.
- ۲) هر چیزی را در راستای اهداف الهی ارزیابی نماید.
- ۳) کارهایش از شرور و آفات به دور باشد.
- ۴) جامع علم و اخلاق عالی باشد.
- ۵) در اثبات ادعای خود دارای استدلال محکمی باشد که هر نوع اختلاف، شک و نگرانی در آن نیست.
- ۶) می‌داند که چه چیز را می‌توان شناخت و چه باید کرد.
- ۷) با دوراندیشی اقدام به کار می‌کند.
- ۸) تابع شهوات نیست بلکه مالک نفس خود است و از هوا و طمع بر کنار است. به صرف داشتن آرزوهای شخصی تغییر روش نمی‌دهد و به جاه و مالی که به دست آورده مغرور و دل خوش نمی‌شود.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرمایند:

لَا تَسْكُنُ الْحِكْمَةَ قَلْبًا مَعَ شَهْوَةٍ. [۲]

«حکمت با شهوت در دل آرام نمی‌گیرد».

- ۹) رفتار خود را تابع احکام عقل قرار داده است.
- ۱۰) با صبر و امیدواری و اطمینان و اعتماد با مشکلات زندگی برخورد می‌کند.

پس از مفهوم کلمه‌ی «حکیم» این گونه دریافت می‌شود که «حکیم» فرد محکم‌کار و حکمت‌کرداری است که کارهای خویش را با استواری و محکمی همراه با تشخیص و مصلحت انجام می‌دهد.

از سوی دیگر، مقام «حکیم» را می‌توان بالاتر و ارجمندتر از «خردمند» دانست، زیرا «خردمند» و «عاقل» در معنای لغوی در مقابل «سفیه» به کار برده می‌شود؛ «سفیه» نیز کسی است که چیز پُر ارزشی را از دست بدهد بدون آن که نتیجه پُر ارزشی را برای خود یا فرد دیگری که مورد علاقه‌ی اوست به دست آورد؛ «حکیم» و «خردمند» در این نکته اشتراک دارند که پیوسته در تمام کارهایشان دستاوردی پُر ارزش وجود دارد ولی «حکیم» هیچ‌گاه کار زشت و ناپسندی را به جای نمی‌آورد و چیزی را نابجا قرار نمی‌دهد و هر کار را به موقع و در جای خود انجام می‌دهد. تمامی کارهای «حکیم» طبق ضابطه و قانون مشخصی است و در نتیجه همه‌ی کارهای

او شایسته می‌باشد و هیچ کاری را بیهوده و بی‌حاصل انجام نمی‌دهد.

شهید مطهری می‌فرماید:

«کلمه «حکیم» بیش‌تر در مورد انسان به کار می‌رود، این اصطلاح نه فقط از جنبه دانایی است، بلکه مسأله فعل هم در آن هست؛ یعنی حکمت صرفاً دانش نیست، شامل رفتار هم هست. در این موارد ما به چه انسانی «حکیم» می‌گوییم؟! انسانی که در کارها بهترین هدف‌ها را در نظر بگیرد و بهترین هدف‌ها را انتخاب کند، یعنی هدف واقعی و حقیقی خودش را کشف کند و به دست بیاورد، و برای رسیدن به آن هدف بهترین وسایل را، احسن وسایل را در نظر بگیرد و انتخاب کند. بنابر این به دست آوردن بهترین هدف‌ها و بهترین وسیله‌ها برای رسیدن به آن هدف‌ها را «روش حکیمانه» می‌گوییم. در این صورت هر علمی را «حکمت» نمی‌گوییم. هر انسانی را هم که از روی یک نوع علم و دانایی عمل کند «حکیم» نمی‌گوییم، بلکه اول می‌خواهیم ببینیم این انسان در کار خودش چگونه هدف‌هایی را انتخاب کرده است.

بنابراین، ممکن است یک آدمی خیلی باهوش و خیلی دقیق باشد ولی هدف‌هایش عقل‌پسند نباشد. ما این را «حکیم» نمی‌گوییم و رفتارش را حکیمانه نمی‌دانیم. پس می‌بینید که در مفهوم «حکمت» دانایی هست. اما نه هر دانایی، آن دانایی که به فاضل‌ترین معلومات در مقام عمل تعلق بگیرد». [۳]

«اگر انسان مصلحت بزرگ‌تر را رها کرد و مصلحت کوچک‌تر را انتخاب کرد، فعلش دارای غرض است و بیهوده هم نمی‌باشد که فعلش هیچ غایت و غرض و مصلحتی نداشته باشد، ولی در عین حال از روی حکمت نیست، برای این که مصلحت بزرگ‌تر را رها کرده و مصلحت کوچک‌تر را گرفته است.

پس صرف این که فعل دارای غرض باشد کافی نیست، بلکه باید بگوییم بهترین مصلحت‌های ممکن و بهترین غرض‌های ممکن را باید داشته باشد.

حالا فرض کنیم که انسانی در فعل خود بزرگ‌ترین مصلحت‌های ممکن را در نظر گرفت، ولی راهی که برای وصول به این مصلحت انتخاب کرده است بهترین راه نیست؛ این هم حکیمانه نیست، زیرا راه‌های انتخابی نیز گاهی مختلف است؛ گاهی انسان بهترین و متقن‌ترین راه

را انتخاب می‌کند و گاهی غیر متقن‌ترین آن را؛ و نیز ممکن است راه، مطمئن‌تر یا غیر مطمئن‌تر و نزدیک‌تر یا دورتر باشد. هر چه خردمندی انسان اضافه شود، برای مقاصد خودش از وسایلی که بهتر و کامل‌تر و سریع‌تر به مقصود می‌رساند استفاده می‌کند، راهی که به یک معنا کم‌خرج‌تر باشد، یعنی به کار کم‌تر نیاز داشته باشد.

اگر انسانی که مقصد حکیمانه‌ای دارد، برای رسیدن به آن مقصد، نزدیک‌ترین راه‌ها را انتخاب کند فعلش حکیمانه است؛ ولی اگر برای رسیدن به مقصدش راه طولانی را انتخاب کند و یک دور طولانی را برود، اگر چه مقصدش درست است ولی کارش سفیهانه است.

بلکه باید گفت: گرفتن مصلحت کوچک‌تر در میان دو مصلحت، خودش عبث‌کاری است. در میان راه‌ها، بهترین راه‌ها را گذاشتن و بدترین راه‌ها را انتخاب کردن نوعی بیهوده‌کاری است، نوعی عبث‌کاری است. پس صرف این که غرض در کار باشد کافی نیست». [۳]

در روایات نیز به این مفاهیم اشاره گردیده است: امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

الْحَكِيمُ مَنْ جَازَى الْإِسَاءَةَ بِالْإِحْسَانِ. [۲]

«حکیم کسی است که پاسخ بدی را با نیکی می‌دهد».

امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید:

الْحُكَمَاءُ أَشْرَفُ النَّاسِ أَنْفُسًا وَ أَكْثَرُهُمْ صَبْرًا وَ أَسْرَعُهُمْ عَفْوًا وَ أَوْسَعُهُمْ أَخْلَاقًا. [۲]

«حکیمان بلندمرتبه‌ترین مردم؛ شتابان‌ترین مردم در بخشایش و گشاده‌خوترین مردم هستند».

از مفهوم کلمه‌ی «طیب» نیز این گونه برداشت می‌شود که «طیب» فردی آگاه به امور پزشکی است که ضمن برخورداری از مهارت مناسب در انجام کارهای مربوط به حرفه خویش، تمام تلاش خود را متوجه این موضوع نموده که با آرامش و مهربانی با بیماران و وابستگان آنان رفتار نماید.

اما استعمال کلمه «دکتر» هم‌زمان با راه‌اندازی دارالفنون و تشکیل مدرسه طب رواج یافت. این کلمه فرانسوی برای کسی به کار برده می‌شد که بالاترین مراحل علمی را در رشته‌ای پشت سر گذرانده و در آن رشته به درجه نهایی علمی رسیده باشد. به طور معمولی، این عنوان در رشته طب کاربرد یافت تا آن که در دوران تبدیل دارالفنون به دانشگاه‌ها و دانشکده‌های گوناگون و

راه‌اندازی دانشگاه تهران (۱۳۱۳ ه.ش) که لفظ «دکتر» در سایر رشته‌های دانشگاهی نیز کاربرد می‌یافت از کلمه «پزشک» به جای آن استفاده گردید.

اما واژه‌ی کهن «پزشک» (با چندین تلفظ: پزشک؛ بجشک؛ بچشک؛ پچشک و ...) لفظی پهلوی است که در گذشته‌ی فرهنگ و ادبیات ما از زمان‌های کهن استعمال می‌شده و در شاهنامه فردوسی و اشعار حکیم میسری (قرن چهارم هجری) نیز دیده می‌شود که به آن اشاره گردید.

بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که از جهات گوناگون کاربرد عنوان «طیب» یا «حکیم» از عنوان‌های فعلی «دکتر» و «پزشک» برتر است، زیرا این الفاظ به افراد شاغل در پزشکی این نکات را گوشزد می‌کند:

- برخورداری از ویژگی‌های اخلاقی در این حرفه بسیار ارزنده‌تر و برجسته‌تر از صرف ارائه خدمات درمانی به افراد است. «حکیم» و «طیب» ضمن کسب صفات انسانی، خود را فردی وارسته و بزرگوار می‌ساختند؛ عزت و احترام ایشان در جامعه نیز بر مبنای شخصیت والایی بوده که در اثر تلاش پیوسته آنان برای رفع گرفتاری و بیماری دردمندان به دست می‌آمده است. آنان از نظر اخلاق و رفتار با مردم به ویژه افراد محروم و ناتوان در حدّ اعلای انسانیت رفتار می‌نمودند.

- به پزشکی فقط به عنوان یک ابزار و حرفه نگریسته نشود، بلکه به طبابت از جنبه‌ی روحانی و معنوی آن نیز بنگرند و مراجعه مردم را نوعی نعمت الهی در نظر بگیرند. آنان باید تلاش کنند تا روحانیت و معنویت برجسته در این حرفه را به طور کامل رعایت نمایند و با پرورش این ویژگی‌ها از آسیب‌ها و آلودگی‌های فراوان در این حرفه در امان بمانند.

- «طیب» و «حکیم» باور دارند که با توجه به موقعیت اجتماعی و جایگاه والایشان همیشه مورد موشکافی سایر افراد جامعه می‌باشند. آنان باید تلاش نمایند در کردار و رفتارشان و حتی در پوشش و وضع ظاهری خویش، الگوی شخصیتی برای سایر افراد جامعه باشند.

بنابر این اطلاق لفظ «حکیم» و «طیب» بر پزشک که در فرهنگ پیشینیان ما رواج داشته است از درایت و فهم

- (۲) تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق، ج ۶۲۵؛ ج ۶۲۴؛ ج ۶۰۹؛ ج ۶۲۹؛ ج ۶۲۸.
- (۳) مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، صدر، ۱۳۹۰، ج ۲۲، ص ۶۹۶؛ ج ۸، ص ۴۴۱؛ ج ۸، ص ۴۰۹؛ ج ۸، ص ۴۱۲.
- (۴) ابن سینا، حسین بن عبدالله، تسع رسائل فی الحکمة و الطبیبیات، قاهره، دار العرب، چاپ دوم، ۱۹۰۸، رساله پنجم در اقسام علوم عقلی، ص ۱۱۸-۱۰۵.
- 5) King L. The Philosophy of Medicine: The Early Eighteenth Century. Cambridge, Mass, Harvard University Press, 1978.
- 6) Engelhardt HT and Schaffner KF, Philosophy of medicine, in Encyclopedia of Philosophy London, Routledge and Kegan Paul, 1996.
- 7) Jaeger W. Paidea, The Ideals of Greek Culture Vol. III, trans Highet G. New York, Oxford University Press, 3-45 Temkin O. 1956 "On the Inter-relationship of the history and philosophy of medicine, Bull. History of Med, 30: 241-251, 1994

بالای گذشتگان حکایت می‌کند، زیرا پیوستگی این حرفه را با این دو واژه دارای ریشه‌ای بسیار عمیق می‌داند که آنان با کاربرد این واژگان در صدد رعایت این پیوستگی بوده‌اند.

امروزه نیز جوامع بشری به «طیب» و «حکیم» نیازمندتر از «دکتر» و «پزشک» ماهر هستند که نگرش ابزاری به این حرفه پیدا نموده‌اند و از موضوع اصلی این حرفه یعنی «انسان»؛ به عنوان برترین موجود الهی غفلت می‌ورزند و با نگرش نادرست سطح پزشکی را چنان تنزل داده‌اند که گاهی تفاوتی میان پزشکی و دامپزشکی احساس نمی‌شود.

نتیجه‌گیری:

احیای ارتباط «حکمت» با «طب» دستاوردهای فراوانی برای جامعه پزشکی دارد. «حکمت» می‌تواند از سه طریق به یاری «طب» آید:

- (۱) تعریف مبانی طب و سازماندهی طب
- (۲) اندیشه‌ورزی عمیق پیرامون مسایل مهم و اساسی علوم سلامت و طب
- (۳) کسب مهارت شناختی. «حکمت» سبب می‌شود طبیبان، تشخیص‌های دقیق‌تری بدهند و به پزشک مهارت‌هایی شناختی اعطا می‌کند که در طبابت به کارش خواهد آمد.

بنابراین، گرچه در قرون اخیر شاهد جدایی کامل «طب» از «حکمت» بوده‌ایم و از رواج استعمال این کلمه و اطلاق «حکیم» در علوم پزشکی کاسته شده ولی ضروری به نظر می‌رسد که دگرباره واژه‌ی «حکمت» با تمام قلمرو بینشی خود در علوم پزشکی احیا گردد، زیرا «حکمت» علاوه بر نقش بینشی می‌تواند نقش مهارتی نیز داشته باشد چون «حکمت» به معنای اتقان و استواری در عمل و بازداشتن از کج‌روی است و نوعی حالت و ویژگی درک و تشخیص است که فرد به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را محکم و استوار انجام دهد.

منابع:

- (۱) فارابی، محمد بن محمد، فصوص الحکمة و شرحه، حاشیه نویس: سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، محقق: علی اوجبی، مقدمه‌نویس: مهدی محقق، شارح: سید اسماعیل شنب‌غازانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش، مقدمه، ص ۱۵.